

سید محمد علی جمال زاده

ژنو - سوئیس

رواج بازار شعر و شاعری

(دنباله قسمت سی و چهارم)

مقدمات ضروری حافظ خوانی

حرف حرف می آورد و مطلبی که در اینجا میخواهم بعرض برسانم هر چند مستقیماً به موضوع گفتارمان ارتباطی ندارد ولی بلا تردید خالی از فایده‌تی هم نخواهد بود و دل‌سپند کسانی خواهد بود که از دل و جان آرزو مندند که جوانان امروزی (و فردای) ما به غزلسرای بزرگ شیراز و عارف عزیز ما خواجه حافظ علاقه پیدا کنند و بخوانند و بفهمند و بدیگران توصیه نمایند .

امروز ما نباید فراموش کنیم که اگر بسیاری از جوانان ما علاقه‌ای به سعدی و حافظ و شعرای نامدار دیگر ما نشان نمی‌دهند یکی هم به علت این است که زبان آنها را درست نمی‌فهمند و معنی کلمات و الفاظ و تعابیر بسیاری از قبیل « طره » و « جعد » و « غالیه » و « نافه اذفر » و « عنبرسارا » و « وقصب » و « کلله » و « غالیه » و « باد صبا » و « باد شرطه » و « شمع طراز » و « برق عصیان » و « صهبا » و « زنخدان » و « قرابه » و « شهاب ثاقب » و « سبز خط » و « فالتق الاصباح » و « طغرا » و « مکحول » و « مصقول » و « سلسیل » و « بیاض رو » و « سواد زلف » و « جاعل الظلمات » و « هندوی مقبل » و « روز

واقعه « و مقسم رزق » و « پرده گلریز هفت خانه چشم » و آن همه کلمات و تعابیر و اصطلاحات دیگر بر آنها مجهول است . بیچاره‌ها از کجا باید بدانند که « بیوی » و « بوکه » و « تابو » معنی « بامید آنکه » میدهد . کدام معلم بآنها از « خار مغیلان » و « خوبان خلخ » و « نگارخانه چین » و « سوسن آزاد » و « عقل عقیده » و « حلقه مغان » و « گل خوشبو » (با کاف فارسی کسره دار) و « درد درد » (با دال اول مضموم و دال سوم فتحه دار) که آن همه در دیوان عماد فقیه (معاصر خواجه حافظ) تکرار شده است و با کلمه « فزع » (با اول و دوم مفتوح) در این مصراع همین عماد « چون آه من بر آید چرخ از فزع بلرزد » صحبت داشته است .

سعدی بی گمان و بحق افصح شاعران و نویسندگان ، بشمار میرود ولی اگر جوانان امروزی ما به گرایش ذوق و شوق طبیعی بخواهند روح و روان خود را به عطر « گلستان » معطر سازند و با عبارتها و کلماتی از این نوع « جیب مراقبت » ، « مکاشفت » ، « حالی که » ، « ملاعبت » ، « کفساره یمین » ، « اولی الالباب » و آن همه الفاظ دیگری که معانی آنها از زبان استاد و معلم نشنیده‌اند مواجه گردند و یا در صدد برآیند که با مطالعه « طبیبات » باخوش‌ترین و شیرین‌ترین و شیواترین و روان‌ترین شعر فارسی قدری آشنا شوند و باز با کلمات و الفاظی از این نوع : « ناوک » و « فعال » و « فرقدین » و « عنقا » و « صخره صماء » و « خنک » (بمعنی خوشبخت و سعید) و « بلعام » و « سرادقات » و « دواج دیبا » و « مهیمن » و « گرانجانی » و « برخی » (بمعنی فدا شدن) و « لیلۃ الاسری » و « کروبیان » و « دلبر یغما » و باز صدها از همین نوع کلمات و تعابیر و اصطلاحات روبرو بشوند که هرگز کسی برای آنها معنی نکرده است تکلیف آنها از چه قرار خواهد بود . جوان ایرانی امروز با تحصیلات فارسی

ناقص و ناکافی از کجا باید معنی این نوع ابیات را در دیوان سعدی بفهمند
 « سر نتوانم که بر آرم چو جنگ و ر چو رخم پوست بدرد قضا »
 آیا بجای آن همه بحث و مجادله و جنجال بر سر کلمات و الفاظ دیوان
 حافظ مقبول تر نزد خلق و خالق نخواهد بود که بهر حيله و تدبیری هست
 جوانانمان را با آن همه سخنان منظوم و مثنوی که مشتمل بر این قسم کلمات
 و تعابیر است ولی معانی بسیار بلند دارد آشنا بسازیم تا رفته رفته با سخنوران
 بزرگ ما و با زبان مادری و زبان ادبی کشور خود دوستی پیدا کنند و به تعالی
 روحی برسند .

ما چرا باید انتظار داشته باشیم که جوانان ما چیزی را دوست بدارند
 که معنایش را نمی فهمند . آیا ما نباید بحث و نزاع و جنجال خالی از فایده
 (یا کم نفع و فائده) را کنار بگذاریم و با زبان ساده و فارغ از فضل فروشی
 و خودنمایی و میداننداری ادبی اییاتی از قبیل این بیت را :

« خاطر تکی رقم فیض پذیرد ، هیهات »

« مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی »

برای جوانانمان بیان کنیم و ضمناً روح چنین تعلیمات و دستورهای بلند
 اخلاقی و آدمیت را هم در ذهن و ضمیر آنها پروریم تا بلکه رفته رفته با همین
 خواجه حافظی که موضوع اصلی آن همه گفت و شنودها شده است قدری آشنائی
 حاصل نمایند و اندکی از خر شیطان بی اعتنائی به بزرگان معرفت‌مان پیاده شوند
 و معنی تمدن و فرهنگ را بهتر بجا بیاورند .

قدردانی معقول :

کی منکر است که قدرشناسی از صفات ممتازه است ولی همین قدرشناسی
 هم نباید بجائی برسد که به بت پرستی و بقول فرنگی های امروزی « پرستش

شخصیت را پیدا کند و احیاناً « نظر بیگانگان بصورت تملق و اغراق و مبالغه و غلو در آید. ما که باید با دروغ دشمن باشیم نباید فراموش کنیم که تملق و مبالغه و اغراق و غلو هم يك نوع از دروغ و از زشت‌ترین انواع دروغ است و نیز نباید فراموش کنیم که بحکم « کل حزب بما لدیهم فرحون » هر قومی به چیزی و به کسی افتخار میکند و بدان سرافراز است و بدان میبالد و آنچه را خود دارد بهتر از آنچه دیگران در همان نوع دارد میداند و حتی مرد بزرگ و بزرگواری چون فردوسی فرموده است « هنر نزد ایرانیان است و بس » اما عقل سلیم حکم میکند که شرط اساسی معرفت و ترقی و تکامل تشخیص حقیقت و شناختن واقعیت است و الا اگر کسی خود را از سایر مردم دنیا بالاتر و کامل‌تر پندارد دیگر در راه ترقی و پیشرفت نمی‌کوشد و بجا خواهد زد و ممکن است در جهل مرکب باقی بماند و عقب بیفتد و اگر هم بجلو برود کند و معلول بجلو خواهد رفت و حتی با احتمال بسیار ممکن است مجبور شود به حرکت قهقرائی اضطراری تن بدهد در صورتی که شرط جلو رفتن واقعی این است که درست قدم بردارد و بداند که بکجا پا می‌گذارد و قدم درست و استوار بردارد تا بتواند قدمهای بسیار دیگری بردارد.

راقم این سطور در همین اواخر کتاب بسیار خواندنی و آموزنده « تاریخ جدید اسپانیا را بقلم مورخ فرانسوی موریس لوژاندر را مطالعه می‌کردم. این مورخ اسپانیائی نیست ولی اعتقاد محکم تام و تمامی به ملت اسپانیا و به خصایل و صفات و تمدن روحی و اخلاقی مردم آن کشور دارد در جایی که از ادبیات غیر مذهبی آن قوم صحبت میدارد به تمجید و تعظیم از نویسنده اسپانیولی بنام تیرسودو مولفیا (۱۵۷۱ - ۱۶۴۸ میلادی) سخن میراند و نمایشنامه‌هایی را که این نویسنده نوشته است می‌ستاید و به گفته يك تن از نقادان ادبی سرشناس

فرانسه استناد می‌جوید و بالصراحه می‌گوید که نمایشنامه‌های این نویسنده اسپانیولی برنمایشنامه شکسپیر ترجیح و تفوق دارد و این چنانکه میدانید در صورتی است که امروز اغلب مردم دنیا شکسپیر انگلیسی را بزرگترین نمایشنامه نویس دنیا میدانند.

و باز در همین کتاب می‌خوانیم که نویسنده بسیار سرشناس و نامدار اسپانیولی موسوم به لوپه دووگا (۱۵۶۲ - ۱۶۳۵ میلادی) بیشتر از دو هزار نمایشنامه نوشته است و او را «اعجاز طبیعت» نام داده‌اند.

مقصود آنکه هر قوم و ملتی برای خود معجز آیه‌هایی دارد که آنها را در عالم یکتا و بلا نظیر میداند و خدا را شکر که ما ایرانیان از این نوع وجودهایی که گل سرسبد نوع بشر هستند چند تن داریم که در نظر قاطبه جهانیان از اعجاز طبیعت بشمار می‌روند.

من معتقدم (ولی می‌پذیرم که نظر و اعتقاد من منوط به هیچ اعتباری) که اکثریت ابیات حافظ معانی بسیار پیچیده و غامضی ندارد که ارباب تحقیق خود را ملزم بدانند که برای هر بیت و مصرعی صفحات و اوراق بسیار و مقالات دور و دراز بنویسند و باز معتقدم که بهتر همان است که مکرراً گفته و نوشته‌ام یعنی بسیار مفید و ثواب خواهد بود که ابیات خوب و لطیف و پرمغز و معنی حافظ را (شاید گاهی با مختصر توضیح و تفسیری) اختیار نمایند و بصورت دلپسند و مطلوبی بچاپ برسانند و به قیمت مناسبی در اختیار جوانان ما بگذارند تا غذای روحی آنها باشد که سخت بدان محتاجند و گرسنه‌اند و ما با افسوس هر چه تمامتر باید اعتراف نمائیم که جوانان ما امروز از چنین شربت و غذائی که باید سد جوع و عطش آنها را بنماید محروم مانده‌اند و امروز جواب عطش و گرسنگی آنها را دادن ثواب بزرگی است و خدمت عظیمی به آب و خاک ایران

و به روح فرهنگ ایران خواهد بود .
 امروز حافظ‌شناسان در تمام صفحات جهان واقفان کرده زمین (تاجائی
 که مردم آنجا با ادبیات ممالک دیگر غیر از کشور خودشان آشنائی داشته
 باشند) برای شاعر و بزرگ شیراز و لسان الغیب ما مقام بسیار بلند و فحیمی
 قائلند و ما هم البته و صد البته حق داریم که بدو بنازیم و ببالیم ولی البته باید از
 اغراق و غلو افراطی هم پرهیزیم و در صدد نباشیم که در نزد بیگانگان به بت پرستی
 معروف گردیم بلکه بهتر است بگوئیم تا این شاعر عارف بسیار کم نظیر را بهتر
 بشناسیم و اکنون نیز بهتر است که این مبحث را با این بیت که سکه حقیقت
 دارد به پایان برسانیم .

حافظ چه آتشی است که از سوز آه تو
 افتاده در ملایک هفت آسمان خروش

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سنجیدن سخن دو استاد بزرگ و رجحان نهادن یکی بر دیگری
 کاری است بس دشوار و مرا هرگاه دیوان غزل سعدی در پیش
 است سعدی برتر و همانوقت اگر یکی از دفاتر نظامی را بمطالعه
 پردازم نظامی بزرگتر بنظر میآید و اگر ده بار در یکساعت این کار
 را تکرار کنم این حال هم مکرر خواهد شد .

(گنجینه گنجوی)